



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۹/۰۲/۲۵

محمد صالح گردش

زندان مرنج



محمد صالح گردش

پوهاند عبدالحی حبیبی، مؤرخ و دانشمند بزرگ معاصر کشور ما زیر عنوان «شرحی در بارهٔ محابس مسعود سعد» در اثر «جغرافیای تاریخی افغانستان» در تعیین موقعیت زندان های سو- دهک و حصار نای که مسعود سعد سلمان شاعر قصیده سرای دورهٔ غزنوی با استشهداد این بیتش:

هفت سالم بکوفت سو و دهک پس از آنم سه سال قلعه نای

در آن زندان ها محبوس بوده، تلاش و کوشش های زیادی نموده است. از قراین معلوم می گردد که مرحوم پوهاند حبیبی در تعیین و تثبیت موقعیت این زندان ها سفر های نیز در مناطق و محلات مربوط نموده باشد.

دانشمند سترگ ما در تعیین جغرافیای امروزی زندانهای بالا می نویسد: قصبه دهک از شهر حالیه غزنین بفاصله ۱۵ کیلو متر در سمت مشرق واقع است و تا گردیز هم تقریباً ۲۰ کیلو متر فاصله دارد... بسمت جنوب مشرق دهک بفاصله ده کیلو متر درهٔ بسیار تنگی است که کوه بلند آنرا اکنون هم (سو کوه) گویند و بالای این کوه خرابه زاریست که محبس سلاطین آل ناصر در آن بود. (جغرافیای تاریخی افغانستان صص ۳۲۸-۳۲۳) مرحوم حبیبی با استشهداد این بیت مسعود سعد سلمان که گفته بود:

نالم بدل چو نای من اندر حصار نای پستی گرفت همت من زین بلند جای

در تعیین موقعیت حصار و یا زندان نای مینویسد: در سمت غرب شهر غزنه مایل بزایوه جنوب در حدود ۵۰ میل دور دامنهٔ آسمان خراش گل کوه جایی بنام (نای قلعه) واقع است که آثار آبادیهای کهنه تا کنون در آن نمایان است. این بنا ها که بقایای حصار نای و زندان مسعود شمرده میشود علاوه بر ارتفاع عمومی وقوع آن عبارت از شخ کوهیست که هشتاد متر از سطح سنگی پائین آن بلندی دارد. و سمج های کنده مصنوعی در آن موجودند که مسعود سعد در اشعار آبدار خود از وحشت و تاریکی پر هول آن داستانها دارد. ر. ک: (همان اثر صص ۳۲۸-۳۲۷)

طوری که از قول خود مسعود سعد معلوم میگردد، او مدت سه سال را در قلعه نای و هفت سال را در سو و دهک زندانی بوده است. به قول پوهاند حبیبی و نیز بعضی مؤرخین دیگر، مسعود سعد مدت ۱۹ سال را در زندان های دوره غزنوی گذرانیده است. ر.ک: (جغرافیای تاریخی افغانستان صص ۳۱۹) بنابراین سوالی مطرح می گردد که مسعود سعد سالهای بقیه از ۱۹ سال را در کدام زندان ها به سر برده باشد؟ به غیر از زندانهای که در بالا تذکر رفت، یکی از زندان های دیگری که مسعود سعد سلمان، شاعر درد و عذاب دیدهٔ قرن پنجم به سر برده است، زندانی بوده به نام مرنج. مسعود سعد سلمان که یکی از چهره های تابناک ادب پارسی و در قصیده از استادان بی بدیل و مانند این زبان است، طوری که از اشعار و سروده هایش پیداست، در جوانی از کارمندان دولت غزنوی بوده و مناصب بلند را نیز در آن دولت کار کرده است؛ اما معلوم می شود که در نتیجهٔ حسادتها و بدبینی های تعدادی از مقربان چاپلوس به دربار با اتهاماتی که به او وارد ساخته اند، به حکم شاه به زندان میافتد و سالیان زیادی را در زندانهای مخوف عصر غزنوی میگذراند. او در بارهٔ زندگی پیش از به زندان شدنش چنین میگوید:

گر مابه سه داشتیم به لوهور وین نزد همه کسی عیان است
امروز سه سال شد که مویم ماننده موی کافرانت

د پانو شمیره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

بر تارک و گوش و گردن من
گویی نمد تر گران است
در جای دیگر نیز از زندگی مرفع خود پیش از به زندان شدن، گوید:

دشمن و دوست دیده بود که من
پار بودم ز جمله اعیان
اسب بسیار و بنده بیحد
مال انواع و نعمت الوان
ز بس مانی و قرطانی عجب
تا به حدی که گفت هم نتوان

مسعود سعد زمانیکه به زندان افتاده بسیار جوان بوده ولی بعد از گذشت سالها و رنج و عذابه‌های زندان موهایش کاملاً سپید گردیده است:

تاری از موی من سپید نبود
چون به زندان مرا فلک بنشانند
ماندم اندر بلا و غم چندان
که یکی موی من سیاه نماند

اینکه مسعود سعد سلمان و دوست دیگرش متخلص به پارسی در نتیجه سخن چینی، ناجوانمردی و حسادت کوردلان و از جمله کسی ملقب به بوالفرج به زندان افتاده از اشعار خود او پیداست. از ابیات زیر معلوم میشود که فردی متخلص به پارسی به بوالفرج نام، سخاوت های نیز داشته و از حمایت های او بوالفرج به مقامات و مناصبی نایل گردیده، ولی بعداً ناجوانمردانه به نمکدان شاشیده است:

بوالفرج شرم نایدت که به جهد
در چنین حبس و بندم افکندی؟
تا من اکنون همی به غم گریم
تو به شادی ز دور می خندی
آن خداوند را که از همه نوع
داشت بر تو بسی خداوندی
گشته او را یقین که تو شده‌ای
با همه دشمنانش سوگندی
چون نهالیت بر چمن بنشانند
تا تو او را ز بیخ برکندی
وین چنین قوتی تو راست که تو
پارسی را کنی سکاوندی؟

از ابیات زیر بر میآید که مسعود سعد از زمره محبوسین عادی نبوده و حتا در چنان زندان های مخوف با وجودی که در بند و زنجیر هم بوده باز هم در داخل سلول ها و یا سمج های زندان های همان وقت، هر آن در زیر دید و نظارت نگاهبانان نیز قرار داشته است:

در حبس و بند نیز ندارندم استوار
تا گرد من نگرده تن نگاهبان
هر ده نشسته بر در و بر بام سمج من
با یکدگر دمام گویند هر زمان:
خیزید و بنگرید نب-اید به جادویی
او از شکاف روزن پرد بر آسمان!

در حق این شاعر و سخنور بزرگ چنان ظلم و تعدی روا گردید که در تمام سالهای زندان نه تنها از دیدن دوستان و اقاربش محروم بوده که حتا از اشتراک مرگ عزیزان خود نیز به دور مانده است. این دو بیت از مرثیه هابیست که در مرگ فرزندش سروده است:

در حبس مرنج با چنین آهن ها
صالح بی تو چگونه باشم تنها
گه خون گریم به مرگ تو دامنها
گه پاره کنم ز درد پیراهنها

در هر زمان و زمینی ظلم و ستمها نسبت به انسان توسط انسان روا داشته شده است؛ ولی بعضی ستم ها از حد به فزون بوده اند که چنان ظلمی در هیچ قاموس و فرهنگی و در هیچ زمانی قابل تأیید نیست. یکی از چنان بیداد های غیر انسانی نسبت به شاعر بزرگی که باید در زمانش قدر و منزلت می شد، توسط شاه غزنوی روا داشته شد. مسعود سعد منحیت یک انسان، گذشته از فضایل و برتری های معنوی دیگرش، که باید از حقوق اولیه زندگی برخوردار میبود، آن حق تلفی را بسیار به زیبایی و مظلومانه در یکی از قصاید به ممدوحش، چنین میسرآید:

نیک دانی که از قرابت من
چند گریان و پارسا باشد
چون منی را روا مدار امروز
که ز فرزندکان جدا باشد

بعید نیست که تراکم چنین ظلم های دوران پسین شاهان غزنوی بود که بلاخره خیزشی علیه این دم و دستگاه از

سوی غوریان آغازید و سلطان علاءالدین جهانسوز به شکل بسیار وحشتناک به این نظام ستمکار، نقطه پایان گذاشت.

تپه مرنجان تپه ایست در شهر کابل، همجوار به چمن حضوری که بعد از به خاک سپاری جسد نادر شاه در آنجا، این تپه به نام تپه نادر خان نیز شهرت یافت و در سال های اخیر با دفن کشته شدگان طرفدار حکومت کمونیستی، آنرا تپه شهدا نیز میگویند؛ اما اسم قدیم و اول این تپه، مرنجان و از دید من از ریشه کلمه مرنج بوده است. این تپه یکی از مدفن های آثار تاریخی نیز بوده است، چنانکه در سال ۱۹۳۳ کاوشگران فرانسوی دو معبد بودایی را در آن ساحه کشف نمودند که مربوط به دوره کوشانیان بوده است. همچنان یکتعداد آثار سفالی، مجسمه ها و مسکوکات نیز از این تپه مکشوف گردیده که در موزه کابل نگهداری میشوند.

در اثر آرامگاه مهر، در مقاله «تپه مرنجان» در رابطه به ریشه کلمه مرنجان که ریشه به یکی از کلمات اوستا دارد و آن ریشه کلمه «مرنج» و به معنی میرانیدن، نیست کردن و نابود کردن و کشتن است، نوشته ام. در اینجا می افزایم، زندان مرنج که مسعود سعد در آن زندانی بوده ممکن است که در همین جا بوده باشد. دلیلی که در رابطه دارم اینست که مسعود سعد سلمان از سمج های مخوف این زندان سخنها گفته است، ولی از بلندی آن چون قلعه نای چیزی ننوشته و یا اینکه من به چنان ابیات و سروده هایش بر نخورده ام. قسمی که از آثار تاریخی به دست آمده دور بودایی ازین ناحیه بر میآید کاملاً آشکار میگردد که این تپه قدامت تاریخی پیش از اسلام را دارد و اسمش نیز قدامت تاریخی آن را وانمود میسازد. ممکن است مرنجان که هیئت جمع کلمه مرنج اوستایی در زبان های فعلی ماست، در زمان غزنویان نیز یکی از دژ های استوار در راه بین کابل و هندوستان بوده باشد که از آن به منزله زندان نیز تا به عهد غزنویان استفاده می شده است. شاید هیئت این زندان در داشتن سمج ها و صوف هایش بوده که مرنج نامیده شده و مرنجان از ریشه کلمه مرنج ممکن است بعد از بین رفتن این حصار و زندان در زبان های بعدی به هیئت جمع شکل گرفته باشد.

مآخذ:

دیوان مسعود سعد/ گنجور <https://ganjoor.net>

گردش، محمد صالح. آرامگاه مهر. مزار شریف، مطبعه سید هاشم، ۱۳۸۵.
حبیبی، پوهاند عبدالحی. جغرافیای تاریخی افغانستان. کابل: بنگاه انتشارات میوند، ۱۳۸۴ خورشیدی.